

و مقدمات اصلاح کار ایشان از خود در حضور پر نور تصور نمود این ہمہ احوال بذات اعتصام الملک بہادر ز
 و عن ہوید است بلکہ پیش پا افتادہ اللہ تقدس تعالی بہادر موصوف را ہموارہ در ظل ظلیل خداوند نسبت
 محفوظ دارد مثل بہادر مغز انسان کامل پیداشدن شکل در خیر خواہی و جان نثاری و فدویت سرکار
 و مال اندیشی فرودیدہ یکیا است نہ اینکہ عاصی محبت بدل دارد فی الحقیقت حقیقت امر حسین است از آنجا
 کہ از وقت قدس و تعالی ذات جناب بندہ کالغالی مدظلہ العالی راجہ ہر شناساں بنی نوع انسان گردانیدہ بر
 ہمین ہر روز ماشینی زاید قدر شناسی بہادر مغز فرمودہ در سایہ عاطفت خود کہ نمونہ ظل الہی است نامون و حضور
 دارند القدر از وفور کاہش غم و الم ضعف جگر ہر سیدہ بالای ہر دو پای مبارک آماں ظاہر گردید و مزاج
 از منہج اعتدال گذشتہ رو باخلاف آورد اطباء و سری و حکمای یونانی وغیرہ در خلوت مبارک مثل حکیم
 شفائی خان و حکیم سبج الزمان خان و حکیم رضا علیخان و حکیم تاج الدین چنیا پٹنی سہ ہر دو خود و
 شاگردان شفائیخان ملازمان دیوانی وغیرہ و رام سہت و وکت رام وغیرہ اہل عبیر گاہ کہ مجموعہ بالفا
 نزد اعتصام الملک بہادر عرض بگی سبب الحکم حضور پر نور کہ سر شستہ علاج و دریافت نشو و تداہیر و علاوہ و
 خانہ محی الدولہ و دوائی خاصہ تہمالی شبانہ روزی کہ تجویز حکما ہر روز تیار میشد ضمیر قدرت عرض مکر
 بہادر موصوف شدہ حاضر میبودند و بالای دیوڑی مبارک خاصہ زانی ہمت نوید محل و موتی محل
 و کثیر مال خانہ بجای ہام بودن و استراحت و آرام فرمودن آنحضرت فقط عاصی محررا و راق شبانہ روز در
 کثیر مال خانہ باریاب و در خانہ محو خود حاضر کہ بے شرکت دیگری می بود و بدون استفسار عاصی ہم
 دوائی حکمای دیگر بہستمال خاصہ نمی آمد کہ اعتماد کلی عاصی بودہ دلیل این معنی روزی عاصی در باب معالجات
 نور جهان بگیم جہر مرشد زادی دیگر طال اللہ عاصی رقعہ بجزیت ہمارا جہ بہادر نوشتہ فرستادہ بمضمون
 کہ عاصی تن واحد بی شرکت غیر دیوڑی مبارک زانی حضور پر نور حاضر است و مقدمات معالجات نازک تر
 سابقہ بچمکہ بحال حکما در معالجات مرشد زادی موجود بود وقوع آمد بہتر معلوم است اگر بکند و طبیعت دیگر برای شرکت

عاشی مقرر کرده ارسال فرمایند کمال الطاف و تقویت خاطر نیازمند است مهاراجه بہادر سہون وقت یکے
 و کٹ رام و دیگری ملنا نام اہل عید گاہ کند البصحا بت غوث خان جہدار بالاسی دیوڑی مبارک زبانی
 فرستادہ زبانی مامراو عرض کنانیند کہ راجہ چند لعل و وطیب مصری را برای معالجہ مرشد زادی صاحبہ
 نور جهان بیگم ارسال مودہ اند کہ شبانہ روز حاضر بودہ معالجہ نمایند ارشاد شد کہ مابردولت بچکس را سوای حکیم ما
 خواجہ غلام حسین خان کہ حاضر دیوڑی است نیند ایم و بی شناسیم این بہرہ و راز جانیکہ آوردہ است بہنچسا
 رساند معذرا روزی آنحضرت در گھڑ پال خانہ برآمد فرمودہ بودند و باریابی عاشی و خان محمد مرد و محمد حسین
 دامادش و کس از خاص تر ایشان برای اصلاح خاص حاضر شدہ بودند درین اثنا راجہ حکم شد کہ نسخہ ہم
 داخلیون از قراہدین قادری بر آوردہ برای آماس پای مبارک تیار نماید عاشی را بچہ بر آوردن نسخہ
 مذکور عرصہ گذشت حضرت را خیال شد کہ دیدہ و دانستہ قصد اعراض میکنہ بقصد در آمدہ بطرف خان محمد
 ملاحظہ کردہ فرمودند این خان زاد چہار شتی سرکار است و مابردولت این را زیادہ از پدر و مادرین شفقت
 کردہ خدمت میگیم ہر گاہ دیدہ و دانستہ عیول نماید کہ ام سزا سزا درین عرصہ عاشی نسخہ را بر آوردہ
 گذرانید حضرت خوشوقت شدہ فرمودند کہ جلد تیار نماید و ریخال دفتنا خان محمد مرد و عرض کرد کہ در اللہم
 و پیشکار یعنی منیر الملک بہادر و راجہ چند لعل بہادر مع حکمای یونانی و مصری و خلوت مبارک
 حاضرند و معروض ایشان نیست کہ آماس پای مبارک را حکما بہ بنید کہ بچہ نصیب عدالت قافو شد
 آماس ہمہ حاضر باشند ارشاد شد کہ اگر حکما را آوردہ اند رضیان را نیز پیدا کردہ بنمایند مابردولت یک تیار
 و یک حکیم ما خواجہ غلام حسین خان از قدیم معالج و واقع مزاج و یک نسخہ از یک کتاب قراہدین قادری
 مرہم داخلیون تجویز کردہ بر آوردہ اند تیار کردہ بہستمال می آرند از چند روز و زورم کہ مستحضر شدہ است
 البتہ بہرہ و خواہد رفت اینقدر فرمای حکما برای کدام بیمار است باز خان محمد عرض کرد کہ کار پر دازان
 سرکار را بدون دیدن آماس قدم مبارک خاطر جمعی نیست امیدوار باریابی اند فرمودند ایشان را از علم طلب

سره نیست که بسبب این و لاحق وزمان ابتدا و انتها داشته اند و آنخطاط دریافت نمایند خواه چه علام
 حسین خان را میفرسند از ایشان همه کیفیت دریافت کنند و بواسطی حکم شد که برود و تشقی خاطر ایشان
 کرده روانه نماید همینکه غاصی در خلوت مبارک آمد دید که زیر درخت آسوپا الو منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر
 مودت تمامی امیران سرکار و حکمای یونانی و مصری نشسته اند پس مفصل کیفیت ذمین نشین خاطر ایشان نموده
 روانه ساخت خان محمود و ما منیر الملک بهادر و مهاراجه بهادر و ظاهر کرد که امر و زانچه کمال شفقت و بند پرور
 بود و باره خواب علام حسین از حضور پر نور نظر آمد که در حق احدی ندیده ایم الغرض آنچه تدابیر لازم بود
 حکما در معالجه خاص عمل آوردند و درستی موفوره و در مساعی جمیده موقوفه نمودند و بفضل الهی بالکل مرض
 استقار ارام الامراض باشد زایل شده صحت کامله حصول انجامید که بر وزیر الضمعی در نوازش محل برآید فرمودند
 جسم مبارک از رفع آماس حقیر تر نظر آمده تمامی خانزادان شکر خدای شفا بخش جلشانه بقدم رسانیده امیدوار
 گذرانیدن نذر عید و صحت بودند چنانچه شمس الامرا بهادر و فرزندان و منیر الملک بهادر و مهاراجه همه
 فرزندان و امیران و خوانین و راجه ها و اهل خدمات دیگر و تعلقداران و قلعداران و مجموع خانزادان
 بجمال خوشی و خوری حاضر و بار جهاندار که بودند و وزیر و صحت با هم گزرا نیدند تا ماه جمادی الاول سنه
 مذکور مزاج مبارک بسبب احتیاط غذا و استعمال دوا که عتصام الملک بهادر قدغن بلع کرده بودند یعنی بدون
 اطلاع من هیچ چیز از اغذیه مخالفا هر یک و یوژی مبارک بدست همگیس از اصیلان سرکار و تمامی محلات و غیره
 داخل محل مبارک نشود و بعد القضای ماه مذکور وقتا مزاج بر عدم بر سر منتهی شده هر چه منظور خاطر می شد
 به صورت حاضر میگشت و استعمال خاص می آمد و خاطر از حالو برخواست آخر نوبت باخدر سید که خارج از تحریر
 و تقریر است روز بر روز است و مرض صاحب فرانس گردانید تا اینکه نوبت دراز کردن پامی مبارک از فرط
 تنفس متعذر گشت تا پنج ماه و چند روز تمبیک بالای پلنگ نشسته بودند همچون صوت مانند که خواب و
 خورشید بمبه بالای پلنگ و یکدیگر دیدار تا چند لحظه جسم مبارک آب شده میرخت گاهی لفظ آه یا حرف

مایوسانه که در وقت درو شدید از سجوی خود بخود بر زبان بیماری آید هرگز هرگز نه آمد و با اینهمه هر وقت که
 چشمان مبارک کشاوه ابطس بر کس که بلا خطه میگردند از صلابت و مهیت و صولت آنحضرت زهره آب
 میگشت خداستعالی بفرماید که ابطس شیرخونخوار نگاه جرات میکند و بهنگام رویشدن با جناب خود بخود
 کناره میکشید و دل چو پتی نمود و کما معجون کلکلاخ و قرض مروارید با اوراق طلا و نقره و شربت بزوری
 با بادالمجنین شیر شتر با شمال خاص می آوردند شمع منشر شد چو اعتدال مزاج به غنیمت اثر کند علاج
 چون قضای الهی چنین بود که روح آن مشرخیل منده آریان عالی تبار و فخر خاندان و الا نشان آصفیه بلند
 مقدار متوجه فرودس برین شود هیچ فائده مترتب نگشت و هیچ تدبیر بکار نماند طرفه ماجرا اینک در همین شدت
 بیماری مزاج خاص که تمامی محلات و اهل و بار بلکه همه ریاست منشوش و متفکر بودند خادمان محل خزانہ زیر موتی
 محل را بجلت خود از یک جانب دیوار شکسته قریب یک اک روپیه بر آورده نمایین خود را تقسیم نموده مشرف
 شدند چون این خبر در آن بقیراری مزاج لسیج اقدس رسید از فرط همت خدا داد ارشاد شد که راجه روپیل
 مشرف و جی رام هزاری حاضر شده خزانہ را از جای شکسته اند سر و نمایند و دیگر احتیاطات نام دارند هر چند
 عاصی که شب و روز بر در دولت حاضر بود پانزده روز پیشتر بجی مت مبارک بهاد و اطلاع نمود که از زبانی
 بعضی هیولان محلات بالا بالا خبری رسیده که خادمان محل بعضی اراده کشادن یا شکستن دروازه خزانہ
 سر کار نموده اند هنوز خبر تحقیق نرسیده معتمد محمد قاسم را تقیہ بلخ شود که بند و بست محل و خزانہ از
 جوانان بارز نانی که در علاقه شما بالای خزانہ و غیره چوکی پیره ما دارند احتیاطات نام نمایند که امر دیگر بوقوع
 نآید و مہ شاست چنانچه بهاد و موصوف بمشارایه بالمشافہ بسیار تعقید نموده بعاصی ایما کردند اما
 خادمان محل بان تدبیر منصرف شدند که در گوش و پشش احدی از محلات نرسید تا بدگیری چه رسد
 در نیت اعتدال مزاج مقدس از نهایت حد اعتدال در گذشته تاریخ هفدهم ماه ذیقعدہ روز شنبہ
 سیزدهم روز و در صبح چهل و چهارم بوقت یکپاس روز برآمده روح پاک آن منظر تم الطاف

و سایہ ایزدی بارامگاہ فردوس علی خرامید حادثہ رویداد کہ ہرگز بنیاد عالمی تہ و بالاگشتہ صورت قیامت معاینہ
 گردید اگر بندہ سبست بہار ارجہ بہادر از سابق پیش از یکماہ گذشتہ بندی سقفت موتی محل افتادہ آشتہ تار
 ارتحال آنحضرت از شور و غل محل در تمام شہر گردیدہ بود و ہمیشہ عالمی زیر و بالا میگشت چون حال بدنیوال
 نظر آمد بہار ارجہ بہادر از ہون روز بندہ سبست امور ات آنچنان نمود کہ روز رحلت آنحضرت غیر از ندائے
 منادی سلطنت و فرمان روای بندگان عالی حضور پر نور عالم پناہ ناصر الدولہ آصف جاہ آدم اللہ اقبال
 و عمرہ خلد اللہ ملکہ و سلطنتہ جسے دیگر از زبان بچکس با و از بندہ احدی نشنیدنا لعل دیگر چہ رسیدن بجز
 شنیدن ندای جان بخش جانیشینی زینبہ دولتہ فرمان فرمای فرزندہ لوای شوکت و ششاہی
 اعلیٰ بندگان قوی قدرت حضور پر نور خلف الصدق آن برگزیدہ حق آیہ رحمت الہی یعنی ممدوح موصوف
 تشنگان وادی حیرت و صفا را بشریت خوشگوار مشرودہ جلوس الایسیر گردانید او تعالیٰ شانہ تا قام جہان
 و قیام جہانیاں بل زمین و آسمان بجز حضور و الیاس سر فر از فرمودہ در ظل ظلیل خود محفوظ و مصنون وارد
 آمین رب العالمین تمامی علما و فضلا و مشائخین عصر مشرعت پناہ قاضی محمد زوالفقار خان بہادر و مولوی
 حافظ حاجی میر شجاع الدین حسین و مولوی حیدر اکونوی و حضرت غلامی صاحب خلیب کہ کسی بود دیگر نازادان
 موروثی سمواں حاضر شدہ بتغییل و تکفین پرداختند و با ہر ارکان و اعیان دولت و شوکت در یکہ مسی
 ناز خواندہ متصل مرقد شریف حضرت قدسیہ عمدہ بگیم صاحبہ مرحومہ جدہ آنحضرت بنجاک پاک سپردند و منفعت منزل
 لقب کردند کل من علیہا فان و یبقی و جبہ ربک ذوالجلال و الاکرام تاریخ وفات آنحضرت بالائے
 پیشانی دروازہ مقبرہ مجبورہ بدنیورت مرقوم قلم فولاد رقم بجنابہا رقم برادر زاد قلم خان محمد باقر است
 قطعہ چون سکنہ جاہ از آفاق رفت بہ و غمیش ہر خانہ شہ بیت الحزن بہ ہر کشیم آہ گفتم سال او
 را ہی فردوس شد شاہ و کن بہ مادہ تاریخ دیگر کرد یک بیت از حروف مصرع آخر تاریخ برمی آید نیز قسم
 زوہ است بیت کرد شاہ و کن زوہر کنار بہ در ہزار و دوصد و چہل و چہار بہ اما بالای کتیبہ جانب

شمال نیز تایخ نوشته است با چند بیات دیگر که ماده تایخ این مصرع است مصرع آه رفت آفتاب از دنیا
 الغرض ذات هما یون آنحضرت مجمع علوم عقلی و نقلی بوده هر روز و شب بغیر از مطاله کتب بجانب دیگر توجه
 نبود و در این سخن است که توجه لطیف علم بسیار بوده نه اینکه متوجه مراتبات امورات سلطنت نہ میشدند
 والله باشد ثم بالله از آنجا که عاصی شبانه روز حاضر جناب آنحضرت میبودی دید که از وقت صبح که بیدار
 میشدند تا وقت استراحت شب و معمور شدن دیوڑ بهای سرکار شبانه روز بر سر تمامی اہل خدمات
 و تعلق داران سلطنت احکامهای دریافت محولات ایشان جاری بوده و بر کس که در تمام عمر یکبار بیاب
 میگشت ہمو وقت تمامی جواج او از دیوانی انتظام مییافت باین معنی کہ مبادا نالاش نادرستی امورات
 خویش بعضی حضور رساند پس حال حاضر ایشان شبانه روز و خدمتگذاران نزدیک از معنی دریافت باید آورد
 کہ در بار یابی آن حضرت خدمت گذاری چه فواید کثیر بر میباشند و چگونه در عیش و لذت دنیا بسر می بردند
 از محدثات آنحضرت نوید محل و فرحت محل و گلزار آل خانہ و موتی محل و جلو خانہ دروازہ آہنی سمت نوید محل است
 تا درین آیام حضور پر نور آدام الله اقبال فرحت محل را با احداث عمارات دیگر تزیین بالای تزیین دیگر
 داده مسکن خویش فرمودہ اند باغ و چو محلہ بسنتی و مجلس اور و تختانہ قدیم و دیوانخانہ انجامہ دیگر عمارات و سبز
 بگلہ ہر از محدثات آنحضرت است کہ در آیام مرشد زادہ گی تعمیر فرمودند و ہنہ عمارات باغ نکم ملی کہ موسوم
 بنظامات است آنحضرت با ہتمام کتیان سدخم صاحب تعمیر فرمودند تا حال موجود اند و سیرگاہ حضور پر نور

نقل عجیب

از حیرت جسی و بلند فکری و انصاف پروری و ترم شماری آنشہر یار نیک کردار با طهارتی آید در عهد حضرت
 غفر انما ب موافق معمول سر شستہ فاندان تیموریہ چنان عادت نمود مستمرہ جاری بود کہ ہر گاہ کسی از امیران سرکار
 دولتہار یا از منصب داران ہر کس کہ میرد متصدیان بیت المال فوراً ضبطی سرکار بر خانہ اش برودہ رخت
 بدن گذاشتہ دیگر ہمہ اسباب اشیاء داخل سرکار می نمودند بدقت فاتحہ سیوم لپرش را یا ہر کہ بجایش بودہ باشد

آن بریاد فرموده خلعت ماتمی عنایت کرده خود بدولت و اقبال بزبان مبارک میفرمودند که ای شخص
تا حال پدر تو اوقات عزیز خویش بسر برده و ولایت زندگانی خود نمود آنچه خورد و آنچه گذاشت
مال سرکار بوده که دخل سرکار گشت الحال معاش او را بذات تو بحال و جاری کرده سرفراز فرمودیم پس
در پرداخت پس ماندگان پدر خود و قصور کرده بدستی تمام شکر داشته کار بجای رسان که مورد تحسین و
آفرین شوی و با خود عاقبت نگردی پس نصیحت و پندیر کرده سرفراز میفرمودند چون آنحضرت قطب فلک
موت حضرت مغفرت منزل بر سر سلطنت جلوس فرمودند در همین ایام رسول آرخان نامی منصب در سرکار که
زن و بچه هیچ نداشت و در صد و پنجاه روپیه ماهوار از سرکار می یافت قضا نمود اعظم الامر اسطو جابه بر طبق
معمول ضبطی سرکار بر خانه او فرستاده بن در بست نمودند خانه منصب از مذکور زیر دولتخانه عالی رو بر و پها ناک
دیواری زنانی از قسیم بود و آنحضرت از احوال او بسیار واقف بودند و از گریه و زاری کنیزکان و عساکران
و خدمتکارانش شنیده فرمودند که ضبطی از خانه او بر دارند و آنچه اثاث البیت از نقد و اجناس و غیره همه به
و البستگان رسول آرخان مذکور و اگذارند خبر واحدی شتر من حال بهیانشود و در بار یابی بالمشافه
به اسطو جابه فرمودند که تا حال آنچیکاریم ضبطی و عهد حضرت عفرانآب باری بود خیر گذشت الحال ما بدولت
این عیبت را بالکل متروک کنیم و از آن احترام تمام فرمودیم که حق پس ماندگان هر هر کس است که برای اطفال
مغیره و دختران ناکند او زن بویه گذشته باشد نه برای ظلم ظالمان انسان را با اینمخوف خدا و اندیشه
عاقبت ضرر بقول شیخ سعدی شیرازی ششم نیمی آه ز ند پیر زال به دولت صد سال کند پایمال چو زنها
زنها تا بسلا متی با بدولت مجوز این امر شیخ نشود الغرض تا حلت آنجناب ضبطی عمل نه آمد مگر مال کسیکه بالکل
وارث نداشته باشد به تحقیقات دخل بیت المال میگردد چنانچه در دیوانی میر عالم نوسائین مالک بست
لک روپیه قضا کرده چند میر عالم خواست که مال او دخل سرکار شود خود بدولت و اقبال فرمودند که در
ویسا و خبر گریه هر کس وارث او باشد او را طلبیده تحقیق نموده حواله او نمایند تا بر طبق معمول متوفی حال کند

و همین جا باشد چنانچه از بنارس برادرزاده اش آمد و بعد استحقاق مبلغ خطیر صدر سپرد و او گردید و او را حکم شد که بطریق عمومی خود دوکان در بلده حیدرآباد داشته و او دست نماید بجای دیگر نزد و بیاید.

نقل نادرتر

اینکه در تمام آیام سلطنت خود قتل احدی نفرمود هرگاه قصاص کسی ضرورتی گشت حواله شریعت پناه مینمودند روزی منیرالملک بهادر و راجه چند محل مهاراجه بهادر باریاب شده برای قصاص شخصی عرض حضور نمودند که قصاص آن شخص خیلی ضرورت حکم جهان مطاع مقرر شد و دریافت که بطریق حکم شریعت پناه عمل نمایند عذر کردند که رقع شریعت پناه در باب فتوای قصاص نیز حاضر است حضرت خاموش شدند یعنی عمل آرند چنانچه بعد برخاست دربار مهاراجه بهادر خونی را بطور معمول همراه دو صد جوانان بار و غیره برای خرج کردن او بالای موسی ندی فرستادند آنوقت پیر و مرشد از دربار در کثیرال خانه بالای کرسی برآمدند ملاحظه راسته کلان مینمودند کثیرال خانه عبارت است از عمارت مرتفع که مدتی در آن عمارت کثیرالهاجر خورد و کلان ولایتی داشته بودند که در موسم کثیرال خانه گردید و روزی حضور پر نور آن وقت فقط عای محرار و راق و یکدو صیلان سرکار حاضر بودند که در وقتاً آواز طنبور و غوغای تماشا نشانان بسبب یک سبب فرمودند که این چه شور و غل است و چه معالجه چو بداران خبر آوردند که همون خونی را که مهاراجه بهادر پروانگی قصاص گرفت برای خرج کردنش می برند که تا حال المنصل حال او بالمشافه زبان او معلوم نشد و برای قصاص او را می برند فرمودند در پیشگاه ماب دولت حاضر سازند تا روز بروز دریافت کرده شود هرگاه حاضر شد و عاجز نایبها نمود و بر زمین افتاد و بتقریر یها کرد و ارشاد شد که تا حال حواس خسته او بحال نیست چگونگی بدی یافت آید بالفعل او را در پیره بداند بوقت سه پیر روز از اندرون محل مبارک طعام بنام او فرستادند چون پاسی از شب گذشت بایک صیل با امانینه نام لطیفه پهاک کثیرال خانه برآمده عای محرار و راق را از دو خانه یاد فرموده یک صدر و پیر نقد که در پارچه سفید

بسته بودند بست عاصی داده فرمودند که بان شخص که در پیرو است بدیند و بگویند که تو جلدار این
بلده به سمت که دانی و توانی خود را برسان اگر خواهی مانند دیگر ترا هرگز نخواهند گذاشت به صورت
شرعیست پناه خواهد گشت و از شارع عام مرو که شناخته شوی همی حسب الحکم بجا آورد و عساها
بتقدیم رسانیده روانه گردید روز و نیم بجای که تنها باریاب شده بود فرمودند که اگر آنکس را از
پیشگاه مابعد دولت نمی بردند هیچ پرواه نبود چون بلاخط با آمدن بقراریش دل را بقیام رسانخت نینخواست
که بخشم خود دیده کشتن دهد سبحان الله ترحم بادشاهان زنده گی عباد الله است اللهم اغفره
و ارحمه و ادخله فی الجنة و انت ارحم الراحمین الحمد لله و المنه و یرین زبان به نیست قرآن اینچیک
ترحم و شفقت بر حال ما غریبان در مزاج مقدس معالی حضور پر نور بمقتضای حدیث شریف اولاد
شیر کاییه جاری و بحال و مبذول و نوال است که لکها خلق الله در ممد امن و امان آن جالس
سیر سلطنت و کامرانی محمود شکم مادر خویش پرورش یافته بدعای از ویاد عمر و دولت مشغول و موقوف
اند الله تعالی و تعالی آن منظر ظل اظلیل خود را در حفظ و حمایت خویش با مرشد زاده با مومن دار و بزرگ

نقل دیگر

بجرات مزاج و زور آنحضرت و کمال اقبال آنصاحب اقبال روزی سواری مبارک در سکه چال
یعنی عمارت شکاری بالای کلاب پیری ماده فیل از لنگر ملی به بلده روزن افزا میگردید و در اثناء راه نظر
گیمیا اثر و فتا بر سر و بخش فیل سواری خاصه که نهایت است و بهیوش بود افتاد که در میدان گوشه
محل بزنجیر با سلسل بسته اند بعد ملاحظه ارشاد شد که تا حال این فیل را در سواری حاضر نگردند سببه
محمد خان عشق راجه میان برادر فوجدار خان داروغه فیلیانه عرض نمود که این فیل بسیار مغرور است
بدون ششماه بهیوش خود نمی آید چنان معمول دارد که آب و دانه و راتب درستی از دور میدهند
و خدنگ از او نزو کیش نمیرود تا به دیگری چه رسد فرمودند که مابعد دولت ملاحظه میفرمایم راجه میان را

بهوش و حواس مختل شده در تخیر افتاد که از دیدن ماده فیل را فیل مذکور که مست است چه بگماند و چه رنگ
 در پیش آورد و آنحضرت خود سوار ماده فیل نزدیکش از او میفرماید اللہ تقدس و تعالی خیر و فضل خود فرماید
 و تمام خانراوان مشوش شده در فکر درآمدند ناچار راجه میان باز جرات کرده جان بدست درانناد
 راه عرض نمود که سر و نخش در عین مستی و بهوشی است بهر گاه ماده فیل را خواهد دید خود را بحال نخواهد داشت
 آینده هر چه حکم هیچ ارشادش تا اینکه ماده فیل مذکوره را نزدیک سرش برده باواز بلند خود فرمودند که
 سر و نخش ز نما حرکات ناشایسته کنی خبر در آنجا بشنیدن او از حضور پر نور مالک خود را فیل مذکور سر بر
 آورده از خرطوم خویش حرکات فدا و عفتا و بجا آورده خاموش گشت حکم شد که فیلیان او را تیار تیاران فیلیان
 لرزان و ترسان چون نزدیک رفتند و هر چه ایما و اشاره و حکم نمودند که بنشیند یا برخیزد همه بجای آورد
 محکوم گشت پس فیلیانان اسباب او را دست کرده تیار نمودند ارشاد شد که پیش بیارند و خود بدولت
 و اقبال سوار شده داخل دولتخانه گردیدند و دیگر حرکات مستی نمودند فیلیانان و راجه میان رو بروی
 اعتصام الملک بباد عرض سگی حضور تقسیمه ظاهر کردند که این محض اقبال خداوند نعمت ما بود که سر و نخش
 و ریام مستی با بصورت محکوم گردید و گرنه ساه کامل بهوش آمدنش باقی بود اگر با سبطوری دیگر از میان
 نزدیک و سیرت بغیر اوان جان امر دیگر نظیر نمی آمد تمامی اهل سواری مبارک گفتند که ذات آنحضرت از مقبول
 خدا تعالی مویدین اللہ است جل جلاله و عم نواله و اعظم شانه این را قدرت نمائی گویند و بادشاهان بهین طور
 منظور نظر الطاف خداوند حقیقی میباشد تا کار و بار جهان از ایشان برمی آید معذرت روزی اندرون محل
 مبارک یک ضرب طلب فرمودند کاروان قریب پنجاه آسامی کشان کشان درین بودند و نعتا یک پای توپ
 مذکور در میان بدر رو آب که بزبان هندی همیری گویند در افتاد هر چند کاروان ریهان بسته میکشیدند
 هرگز بیرون ندادند آخر الامر در حضور پر نور عرض نمودند خود بدولت و اقبال در آنجا تشریف آورده چنان از
 پای مبارک بر تخت او تکان دادند که از آنجا بیرون آمده توپ مذکور و در تریپای خویش زوید

گویا بر این چهار قسم و همتن و ذیل تنان زور آنحضرت بنظر آمد معنای دیگر احوال عجایب و غرائب آنحضرت بسبب طول کلام و صحبت مشهور تر بودن آن بار قلم نه آورد

ذکر احوال فرزندان سعادت و اقبال نشان آنحضرت که مرشد زاده ها

آفاق نطق نبلی رواق روزگارند نقل حقیقت رقم مجامی آرد

ایزد تقدس و تعالی که از انضال خویش نه صاحبزاده و نه صاحبزادی عطا فرموده بود و نخستین
از صاحبزادگان جناب فلک قباب مالک رقاب انام عظم الاما عظیم زین افزای و سادۀ سلطنت میر فرزند
علینان ناصر الدوله بهادر دومی مصمم الدوله میر بشیر الدین علینان بهادر سومی مبارز الدوله میر گوهر علیخان
بهادر چهارمی میر فضل علینان بهادر پنجم میر باو شاه پنجمی مسور الدوله میر مسور علینان بهادر ششمی ذوالفقار الدوله
میر ذوالفقار علینان بهادر هفتمی میر محمود علینان بهادر هشتمی قمر الدوله میر ذوالفقار علینان بهادر نهمی
مظفر الدوله میر فتح علینان بهادر صاحبزادگان اولی جمال النساء بیگم صاحبه دومی غفور النساء
بیگم صاحبه سومی نامدار النساء بیگم صاحبه چهارمی نخت افروز بیگم صاحبه پنجمی سلطان النساء بیگم صاحبه ششمی
نور افروز بیگم صاحبه هفتمی شمت النساء بیگم صاحبه هشتمی نور جهان بیگم صاحبه نهمی زکوره و انات صاحبزاده
بلند اقبال نواب مستطاب نواب صدر الدوله بهادر و مصمم الدوله بهادر و مبارز الدوله بهادر و جمال النساء بیگم
صاحبه و کمال النساء بیگم صاحبه از لطین مظفره فیصلت النساء بیگم صاحبه بوجود آمدند و غفور النساء بیگم صاحبه و
نامدار النساء بیگم صاحبه و میر فضل علینان میر باو شاه از لطین مقدمه جهان پرور بیگم صاحبه و ششمی صاحبه و آمدند
و نخت افروز بیگم صاحبه و میر محمود علینان بهادر از شکم نعت النساء بیگم صاحبه متولد گردیدند و باقی از ایهامات
جدا گانه اند و واضح باد که تختدانی نامدار النساء بیگم و سلطان النساء بیگم و نور افروز بیگم صاحبه و شمت النساء بیگم صاحبه

بعد نواب مغفرت منزل بعد فرخنده عهد نواب ناصر الدوله بهادر خلد الله ملكه شده و باقی غفور المشا
بیگم صاحب و نور جهان بیگم صاحب هنوز ناکتخدا هستند

ذکر جلوس و فرمانفرمای و سلطنت آرای زمینده چارباش است

نوازنده و سیم شایسته‌های و خلافت خلاصه خاندان مصطفوی نقاوه

و دو مان مرتضوی آئی بندگالغالی متعالی حضور پر نور نواب ناصر الدوله

منظر الممالک انظام الممالک اصفا جاہ رابع میر فرخنده علیجان بهادر خلد الله ملكه و سلطنته

وقت جلوت نواب مغفرت منزل سکندر جاہ بهادر خداوند نعمت و بادشاه ماخانه زادان در حویلی قدیم رونق
افزا بودند بجز و وقوع این امر ناگزیر حسن علیجان طالب الدوله بهادر کو قوال بلده حسب الایام و راجه چند و لعل
بهادر مختار کارسکار عالی منادی این بنام نامی نواب مدوح و چهار سمت بلده گوش گذار هر صغیر و کبیر
و بزا و سپر نمودند و بعد انقراض فاتحه سوم نواب مغفرت منزل جمله اراکین دولت برای ادای مراسم تعزیت
حاضر در دولت شده بعضی آداب و مجرای پرده خند در آنوقت خود بدولت و اقبال میر الممالک بهادر و راجه
چند و لعل بهادر شمس الامرا بهادر ریاد فرمودند بهادران معززین از باریابی خداوند نعمت مفارق
تفاخر راجه سموات رسانیده اول ادای تعزیت عرض نمودند و بعد میر الممالک بهادر و راجه چند و لعل
بهادر شمس الامرا بهادر زندگای تمینت جلوس ممینت مانوس و فرمانفرمای گذرانیدند بعد اینها تمامی
خانزادان و مجموع اهل خدات بشرف نذر مشرف گشتند و کپتان مارین صاحب رزیدنت و کیسل

صاحبان انگریز بهادر نیز مشرف و سعادت آوای رسم تعزیت و تهنیت در آمد پس از آن بعد حضرت وکیل مذکور
 بر عام شده همین و همین اعلی و ادنی هم از دیدار جهان افروز خداوند نعمت مشرف و مباحی گشته نذر ما
 گذرانیده بدعای از دیاد عمر و دولت بدین منظر مشغول گردیدند سه بجام تو باد اسپر بلند به چشم بدانت
 مبادا گزند به نشسته تو بر کاخ فرخنده باد به سران جهان همچون بنده باد به روز دیگر جلوس عمار
 با تزک شاهی و طمطراق کماهی از رسته سنجه شاه آراسته و پیرایه بسته معمولی که میر الملک بهادر و راجه
 چند لعل مهاراجه بهادر در خمی عمار زرد مشرف اندوز بودند رونق بخش خلوت مبارک شدند
 هجوم خلق راجه در رسته و بازار چه در بار صدی و نهایی نبوده که اگر یک صحرا برافتد تا زمین زرد
 ضرب المثل است که بقدر درآمد الغرض و نعمت خانه خلوت مبارک جلوس احوال واقع گشته اول میر الملک بهادر
 و مهاراجه بهادر و وارثین حساب وکیل مذکور باریاب شده در مقدمات دستی کلیات سوال و جواب بعمل آمده
 وکیل مذکور را حضرت انصاف حاصل گشت بعد از آن بر بند شاهی خلوت مبارک زیر شامیانه طلایی جلوس
 بر آمده نذر تعلق داران و الهیذات و تمامی اقربای سرکار بدرجه پذیرائی درآمد و از آنجا بعد فراغت در محل مبارک
 توجه نموده اول رسم تعزیت بجناب حضرت جهان پرور بیگم حمید و حضرت فضیلت النساء بیگم حمید
 بی بی صاحبیه بجا آورده نذر جلوس خود گذرانیدند و اقامت و دو تخانه فرمودند و هر روز بهار جهاندار برآمده
 متوجه دریافت کار خانات سرکار شدند و متواتر در بار خاص و عام کرده ارکان دولت را بنوازشات شامانه
 سرفراز نموده باستمالت پناه و رعایا و بر ایار و خسته خوشحال گردانیدند و علما و فضلا و اهل شریعت را با انعام
 اگر کم خسر و از مسرور و مستح ساخته از خود راضی و شاکر فرمودند و فرامین استمالت بعلقه داران و قلع داران
 و صوبه داران و اهل ضیات جا بجا فرستاده خاطر جمعی ایها نموده بسرفرازیهای انواع و اقسام و عنایات
 قلاع فاخره و جواهر و غیره الا مال کرده خوشنود ساختند در آن ایام قحط غلبد بر جکمال رسیده بود که
 باساک باران و بویا و خلق الله پدید آمده آن منظر ظل انبوی از اطراف ممالک محروسه غله های فراوان

از بخاره باطلبیده ز خلیفہ رحمت کرده آنقدر ارزان نمود که خلقت خدا از اذیت تخت قبر اغبالی گذر و قفا
 میبوند و بدعای از دیبا و عمر و دولت مشغول گشته تا دو سال متواتر همین منوال گذشت که اکثر سواری
 مبارک متوجه دولتیخانه قدیم میشد و چند روز اقامت داشته باز دولتیخانه عالی میگردد و گاه گاهی متوجه
 شکار شده بجانب سر و زنگر و نظام نگرفت چنیا پیچیده و نظام آبا و اجداد سربازان میپیچید و باغ حضرت قدس
 عمره بگرم صاحب جده بزرگ آنحضرت و قلعه محمد نگر سیر و طبر میفرمودند و نیز در باغ نظام مات غنچه باغ
 نکلیم ملی و تهنیت نگرفت لالا کوزه در آیام عرس کوه شریف و در زیر باغ متصل آصف نگر الغرض از جانبی
 بجانب دیگر از سمت بسبت دیگر سیر و شکار تا دو روز چهار روز و اگر دو روز را او همیشه تا اینجا پور سیر گاه
 سرکار شریف برده تا پانزده روز متوجه سیر و طبر و شکار شده داخل بلده گردیدند اما امورات کلیات
 و دریافت کواغذ دفترها و سوال و جواب سلطنت همه بر طبق معمول ستمه بر برای متین مهاراجه بهادر الخاتم
 می یافت و برای همین مقدمات به بهادر معترف بودند که در سواریهای نزدیک همراه رکاب سعادت
 حاضر نموده متوجه و مصروف انتظام امورات دولت که لابد است معراج بهراج بهادر باشند و در آیام
 بسنت مهاراجه بهادر خود مجوز تکلیف رونق افزای باره در می خویش که موسوم براج باغ است شده
 تا چهار روز و هشت روز هم مشغول سیر بهار لالا و نازمان که قدرت خدا بنظرمی آید گردانیده همه اخراجات
 ضیافت خاص از جواهر عالی موجوده های معمولی خاصه و طعام خاصه و پانزدان و عطردان و دیگر لوازمات
 شانانه و نیز ضیافت های محلات حضور پر نور و محل حضرت غفر انما ب و محل حضرت مغفرت منزل که خود
 بدوات و اقبال در ملاحظه تماشای سیر و شکار محلات والد ماجد و جد اعلا ی خود را هرگز هرگز گاه
 فراموش کرده بدون ملاحظه ایشان سیر و طبر و تماشا نمیفرماید از جواهرات و جوڑه ها و طعام شانانه
 روز و عطردان و پانزدان دو وقت و اخراجات انعام و اکرام شاگرد پیشه های سرکار و غیره و طوائف
 رقام و قوالان و جمیع ارباب نشاط و غیره بزرگ خود گرفته هر سال بجای آرنده و خرج لکوها بعمل آورده

سوار گردی
 بخاره گلزار آصفیه
 در روزهای
 شکار و سیر
 در باغ
 و در سیر
 و در شکار
 در روزهای
 شکار و سیر
 در باغ
 و در سیر
 و در شکار
 در روزهای
 شکار و سیر
 در باغ
 و در سیر
 و در شکار

ساخته سیوم کشته شدن محمد صاحب میان خلف دومی سلطان میان المخاطب بصف شکن جنگ بهادر علاقه
 و اتصالات لکوکار و پیو سرکار و سردار ذی اعتبار فوج فیروزی سرکار و ولتدار و برومی دروازه خلوت
 مبارک کرد آنجا مور را از مار رنجی نمیرسد بر وز عید الفطر در عین بهنگامه در بار بعد برخواست حضور پر نور
 امر ناد بود وقوع آمد گویند و شخص مرد آدمی از سپاهیان نوکر بهادر مذکور در تعلقه ایشان برای طلب تنخواه خود
 خیره گی نمودند و کلمات نامناسب از طرفین میان آمد هر دو شخص تنخواه خود را گذارشته برخواستند هر چند نماز
 بعمل آمد فایده کرده بخرآن شد که گرفتن تنخواه در دیوان عام حضور پر نور قرار یافت بعد چند روز آن مرد
 شخص در سال بنده علیخان بهادر علی یاد جنگ نوکر شده منتظر وقت خود بودند آن روز وقتاً هر دو
 شخص نزدیک محمد صاحب میان آمد سلام کردند و طلب حق خود نمودند مردمان مهربانی چون از معاملات ایشان
 واقف بودند مصلح طرفین شده اگر میدانیدند و نمیدانیدند میباید متواند شد و دفع قضیه بود اینها تا شالی گشته
 سکوت اختیار نمودند نوبت بان حد رسید که هر دو شخص با بهادر مذکور دست و گریبان شدند و در افتادند
 و هر دو مقتول گشتند تعجب اینک در هزار مردم بالای دیوڑهی مبارک خداوند نعمت با وجود همراه داشتن
 رفیقان جان نثار باین بچاره گی نقل رسد و هیچکس از رفیقان او زخمی نشود جای حیرت و مقام تعجب
 است شاید هم رفیقان در پرده شریک طال کید کرده باشند افسوس بزار افسوس آن روز آغا قربان قل
 بیگ ولایتی رفیق خاص قدیم حضور پر نور کارستانه کرد یعنی چون این بهنگامه گشت و خون محمد صاحب میان
 و عقب صحرانویان عام برپا گشت بعضی مردمان دل باخته غوغا نمودند که دروازه مبارک خلوت خاص که بارگاه
 عام شده بود بند نمایند تا احدی از اهل فتنه و فساد اندرون نه آید آغای مذکور قربان قلی بیگ با پسر خود
 حسن قلی بیگ و پسر زاده خود حیدر قلی بیگ بالای عقبه فلک تبه دروازه مبارک انشاده که هر غرق براق
 بوده بزجر مخالفت نموده گفت در دولت شان را از بهنگامه برابر آسمان بند میکنند تا به این غوغای دو
 کس بخون خویش گرفتاری بندند هرگز نخواهند تا استادان ما اگر لک کس بیاید سرا و سایه خداوند نعمت

سلامت باشد هیچ پرواه نیست تا به پیر روز حاضر دربار ماند حضور پر نور بسیار بسیار آفرین و تحسین فرموده
 بخانه اش خست نمودند ساسانی چهارم بنگار مرشد زاده مبارزالدوله بهادر است کیفیت آن اینکه
 چند روز پیشتر بهادر معز جمعیت رویه پیکار و غیره فراهم آورده برای تنخواه خویش که چند ماهوار بهایست از
 اسباب ریاست و کارخانجات سلطنت از دیوانی بهادر معز رسید مصدر فساد گردیده خواستند که کار پردازان
 سرکار را متنبه سازند و چیزی بطور هم آمده هرگاه حقیقت حال ایشان بد ریافت آمد اصلاح کار پردازان
 سرکار جمعیت انگریزی ملازم سرکار دولت در اطراف مکان بهادر معز را در گرفته حکم حضور پر نور رسانید
 این معنی که بالفصل مرثی مبارک خداوند نعمت افضل بر صلاح حال و مال کار جناب همین است که بر طبق موضوع
 بود خواهان دولت و دانا یان ریاست سلطنت کرد در دارالانشای معصیت و مشورت قرار یافته است
 چند روز برای تشکیل خاطر برای ایشان که اہم امور است در قلم محمد زکریا گوگلکنده بسیر و طیر مشغول باشند
 بعد از آن موافق تجویز صلاح کاران دولت عنقریب تصفیہ طرفین بعمل آورده داخل مکان نموده خواهد
 مرشد زاده موصوف نیز حسب حکم خود بدولت و اقبال مال بکار خویش در مراتب عقل و در بین بآئین همین
 بعین معانی کرده طوعاً و کرہاً رضی شدہ ارادہ روانگی قلم مذکور فرمود بر روز سواری مرشد زاده موصوف
 مبارزالدوله بهادر از دروازه کولہ عالیجاہ مرحوم کرسکن و مقام بہادر موصوف بود تا دروازه قلعه محمد زکریا
 ہر دو جانب رستہ چوک و دروازه پل خلقت خدا برای تماشای ہجوم کرده بالای کوٹھہ ما و سقف ما و عمارت
 و بنگلہ ما و دکا کین بلکہ بالای درختان کہ در رستہ بازار اندر جمع شدہ میدند کثرت خلق اللہ ازین مرد
 طفل و جوانان تا پیر صد سال و بچہ شیر خوارہ برای دیدن سواری مرشد زاده حاضر گشتہ تا اینکه مرشد زاده
 موصوف سوار سپہ مبارقتا رسد صاحبزادہ ما و کارخانجات و ملازمان رکاب و تعلق داران و المہذبات
 بدیدہ و شوکت تمام قدم رنج فرمودند چون منقل چوک سواری رسید کہ امت شاہ فقیر مجذوب استادہ
 ملاحظہ می نمودند چہ مبارزالدوله بہادر با اشارہ طلب فرمود کہ نزدیکتر بیایند شاہ صاحب موصوف

متوجه نشدند و قدم پیشتر گذاشته اند آخر پنج شرفی بدست ملازم سرکار خود فرستادند و خداوند ایشان را شرفیاریا
گرفتند و کرامت شاه موصوف توجه به بی سوگواری و نذر سب سپهر روز و خل موقی محل قلعه محمد گز کوکت داشته اند
آن روز و آتش بالا ای خلقت بلده بخیر و قاسم گذشت که در حالت اضطرار خوابیدند و جناب خداوند
حسنو پر نور را نیز کرده ای بخاطر مبارک ماند و تمامی محالیت حضرت غفران تاب و حضرت مغفرت منزل را بسیار
ملاط خاطر گذشت که صری در محل آتش غنبت لطعام نمود و روز چهارم جناب حضرت فضیلت النساء بگیم حبه
والله ما بدیده مرشد زاده موصوف و حسنو پر نور برای استمالت و اطمینان خاطر فرزند خویش و خل
قلعه مسطور شدند چنانچه روز سواری بگیم صاحب مدد و معنی مولف اوراق نیز همراه رکاب سعادت حاضر
بود از راه غلام پروری شریک انعام ساخته و در هر که حالی محنت فرمودند تا قریب دو سال مرشد زاده
موصوف همبهر نینوال در قلعه مذکور سکونت داشتند بعد از آن با الطاف حسنو پر نور ساعی جمیله بگیم صاحب
موصوف باز داخل دولتخانه خود مرشد زاده مذکور گردیدند آن روز هم کثرت خلایق از سابق زیاده تر بوده
خوش وقتها نمودند و در روز و در مبارک دولت بهادر شروع جشن سالگره حضور و نوروز جهان افروز جشنها
دیگر بوقوع آمد هر روز و شب در تماشای رقص پر رویان سیم بر میگذاشت عالمی را سرور فراوان خوشنودیها
بی پایان حاصل آمد درین جشنها بسیار خان زادان بخواهر و خطابهای خانی و بهادری و جنگی و دولانی
و ملکی و راجگی و مناصب مناسب و جاگیرت سیر حاصل و نوبت و نشان و علم و نقاره و پالکی جهار و اسرافراز
شدند چنانچه شمس الامرا بهادر بخواهر علی و خطاب امیر کبیر ممتاز و منیر الملک بهادر باضافه منصب هفت
هزاری پنج هزار سوار و خطاب امیر الامرا و جاگیر عمده و خواهر گران بهاسر فرار و خلفان بهادر عمر محمد علی صاحب
بخطاب شجاع الدوله و عالم علی صاحب بخطاب سراج الدوله و عبد الله صاحب بخطاب اشجع الدوله و صفدر
صاحب بخطاب اکرام الدوله و در مناصب مناسب هر یک پنج پنج هزار و چهار هزار و چهار هزار سوار
و سه هزار سوار و جاگیرت عمده و خواهر پیش قیمت و نوبت و علم و نقاره سر بلند و راجه چند و لعل مهاراجه بهادر

باضافه خطاب راجایان راجه و باضافه منصب شش هزاری پنج هزار سوار و جاگیر محال بسیار و جوهر اعلیٰ کامتیا
 و راجه بالاپریشاد بهادر خطاب راجه و سراج و باضافه منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و جاگیر عده و علم و تقاره
 و نوبت سر بلند و راجه نامکش بهادر خطاب راجه بهادر و منصب چهار هزاری سه هزار سوار و علم و تقاره
 و جوهر و جاگیر و غیره بهره مند و میر عباس علی خان بهادر عرض جنگی حضور باضافه منصب پنج هزاری سه هزار
 سوار و جوهر گران بها قیمت و نوبت و علم و تقاره و خطاب اعظام الدوله اعظام الملک بهادر ممتاز جنگ
 و سال سواران و پالکی جبار دار و جاگیر سیر حاصل سر بلند و راجه گویند بخش بهادر صوبه واری بلده و خسته
 بنیاد اوزنگ آباد و الیچ پور باضافه منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و علم و تقاره و نوبت و جاگیر عده و جوهر
 منقحر و راجه نامکش بهادر و راجه کور بخش بهادر و ملکان بهادر و باضافه منصب چهار هزار سوار
 و سه هزار سوار و خطاب راجگی و علم و تقاره و جاگیر و جوهر سباهی و میر امیل خان بهادر به بجالی خدمت
 دارالانشای موروثی و باضافه منصب پنج هزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جاگیر سیر حاصل قدیم
 و جدید موقلعداری قلع مبارک دولت آباد و خطاب رشید الملک سعادت اندروز و حسام الملک خطاب
 حسام الامران خان خانان هفت هزاری پنج هزار سوار و جوهر و جاگیر و نوبت و علم و تقاره سرفراز خلف بهادر
 مذکور خطاب نحر الملک و باضافه منصب پنج هزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جوهر سوز الطاف
 و راجه بالکشن بهادر و باضافه منصب چهار هزاری دو هزار سوار و بجالی خدمت کروڑگیری بلده حیدر آباد و
 نوبت و علم و تقاره و جاگیر و جوهر مبذول بذل خداوند نعمت راجه تلجا پریشاد بهادر و راجه کالکا پریشاد
 بهادر و خلفان راجه بالکشن باضافه منصب چهار هزار سوار و دو هزار سوار و رساله سواران قدیم و
 جدید و پلین جوانان بار و بجالی خدمت موروثی کروڑگیری و جاگیر و جوهر پر آواز راجه تهنو پریشاد
 بهادر باضافه منصب چهار هزار سوار و رساله سواران قدیم و جدید و پلین کبیر جوانان بار
 و بجالی خدمت موروثی خزانه عامه سرکار و تعلقات کهار و پیغمبر افشار و میر کاظم علیخان بهادر

باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و نوبت و علم و تقاره و جاگیر محال سی هزار روپیه و خطاب مختار الدوله
 و جواهر و غیره سرفراز و میر محمدی خان بهادری خلف بهادر عزت منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب
 منزه و از جنگ و جواهر و جاگیر است هزار روپیه ذات و علم و تقاره ممتاز و محترم الدوله بهادر خلف اعتصام
 الملک بهادر عزت تنگی حضور باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب جنگی و دولائی و جاگیر ذات
 و جواهر سعادت مند حسن علیخان بهادر کوئوال بلده حیدرآباد خلف طالب الدوله مرحوم منگل جان
 باضافه منصب پنجهزاری سه هزار سوار و خطاب طالب الدوله و خطاب جنگی فیضآب جنگ و جاگیر عمده قدیم
 و جدید و جواهر و نوبت و علم و تقاره و بجالی خدمت موروثی کوئوالی و قلعداری جگتتال و جمعیت معمولی
 خدمت مذکور از سال دویست و سوار علییه ایران و کینز باریلین و علی غول و دویست جوانان عرب و سندی
 و غیره و خدمت قدیم داروغگی طویلدهای اسپان عراقی و عربی و سندی و دکنی سرکار محمود و مشرف و باقر
 علیخان بهادر خلف دومی طالب الدوله مذکور مرحوم باضافه منصب چهار هزار و دو هزار و خطاب
 شاه نواز جنگ و جاگیر و جواهر و قربان علیخان خلف سیومی مرحوم مسطور باضافه منصب چهار هزار
 و دو هزار سوار و سال دویست جوانان عرب و ولایتی و داروغگی هفت صد نفر هر کاره با خدمت باو چنانچه
 سرکار و خطاب فیضآب الدوله اعتبار جنگ و جاگیر و جواهر و قلعداری گلشن آباد سیدک و سواران
 بره مند ذوالفقار علیخان بهادر خلف پنجمی مرحوم مذکور باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و
 خطاب غالب الدوله و جاگیر ذات و جواهر است نواز و زوجهال علیخان بهادر خلف چهارمی مرحوم باضافه
 منصب چهار هزار و دو هزار سوار و خطاب مجاهد جنگ و جاگیر و جواهر مشرف و میر محمد سعیدخان بهادر
 خلف میر خلیل الله خان بهادر مرحوم باضافه منصب چهار هزار و دو هزار سوار و علم و تقاره و نوبت
 و بجالی خدمت و نظاست بلده حیدرآباد و خطاب سعید الدوله سید جنگ و جاگیر ذات و جواهر عزت
 افزوز و راجه تلجا پرشاد باضافه منصب هزار و سوار و خطاب راجلی و جواهر و جاگیر معه بجالی

و سرفرازی خدمت موروثی خزانة صرف خاص مستر اندوز و خلفان راجه را و زنبها حیوت به ساد
 بنا لکریکی باضا و منصب پنجهزاری سه هزار سوار و علم و تقارہ نوبت و خطاب ارجن بهادر کهماندی را و
 و سال سواران و پیاده با و جاگیر سیر حال محالات بهوم و غیره و دیگر آن ب خطاب دولای سرفراز و
 غلام حمید خان بهادر منصب چهار هزاری و دو هزار سوار و خطاب اقتدار جنگ و جاگیر پنجهزار و پوب
 ذات و علاقه محالات باره جنگ بهادر و دیگر مقطعیات و دیهات متفرقات و تعلقات خاص با مور و میر
 محمد حسین خان بهادر خطاب فرخنده یا جنگ و خدمت خانسانامانی خاص منصب چهار هزاری و دو هزار
 سوار و جواهر و جاگیر پنجهزار و پوبه ذات و تعلقات محالات کونڈل و اڑی و غیره و جاگیر ذات و جواهر و
 خطاب خانی و بهادری معزز زبهره اندوز و میر محمد حسین خان بهادر و برادر بهادر معزز میر عبد اللہ خان
 بهادر برادر زادگان عمومی میر عالم از اصل و اضا فہ منصب چهار هزاری و دو هزار سوار سرفراز و فتح اللہ
 بیگ خان بهادر خلف ضابیک خان مرحوم منصب چهار هزاری و دو هزار سوار و بجالی خدمت خانسانامانی
 بلده و قلعه گوکنڈه و خطاب نصیب یا جنگ و جاگیر ممتاز و میر محمد حسن خان بهادر میر حسن صاحب
 داماد خان ایران برادر زاده عمومی میر عالم از اصل و اضا فہ منصب چهار هزاری و دو هزار سوار
 سرفراز و ترازاب بیگ خان بهادر منصب چهار هزاری و دو هزار سوار و خطاب معظم جنگ و بجالی خدمت
 موروثی شکارخانه و جاگیر قدیم و جدید و جواهر مفتخر صادم جنگ بهادر از اصل و اضا فہ منصب پنجهزاری
 سه هزار سوار و خطاب عزیز الدوله و بجالی قلعه داری قلعه میتال باڑی و جاگیر ذات و جواهر سربند خورشید
 جنگ باضا فہ منصب چهار هزاری و دو هزار سوار و بجالی قلعه داری بجاتمر او سرفرازی تعلقه دار و نعلی
 برکاه سرکار خطاب تصاد و اول و نامور پیر احمد خان بهادر باضا فہ منصب هزاری سوار و خطاب مستند یا جنگ معزز اجم
 خان بهادر منصب هزاری سوار و خطاب غضنفر یا جنگ مستر و منصب داران سرکار یک صد اسم مناسب
 و خطابات خانی و بهادری سرفراز گشت و علی ہد القیاس در ہر جشن ساگر ہ مبارک نور و جهان افزوز این منصب داران

سکه و درازش فراغات قصه خوری نوعی بر سر خورده صورت ظهور کرده اند جرات آتیه کدال قصه نگشته بزرگوار و در

و ملازمان سرکار با ضافه منصب او خطابهها و جاگزات و جواهر و تعلقات سریند و سر فرزند میگردیدند و همواره
 سر فرزندهای خانزادان الی الان جاریست بسبب طول کلام محلاً تقلم آمده اگر تفصیل بتکلفات
 جشنها بجز بر آید و قریب به پایان میگردد و در همین سال فیما بین عربان و سکمان هر دو ملازمان
 سرکار در ولت ارجنگ صعب در جلونغانه راجه چند و عمل مهاراجه بهادر دوبار از خیرگی سکمان بطور
 آمده عربان بر سکمان غالب آمدند و قریب دو صد سکمان بقتل رسیدند و مال هزار بار و پیه اینها
 ببت عربان بقتل درآمد و سکمان در خانه پنهان گشتند و سرهای اکثر از تنهایی سکمان بریده
 بگیسولهای اینها در دست خود با آویخته از بیرون شهر اندرون آورده در راسته و بازار انداختند که گوی
 چون عربان شدند و هر جا که خبر پنهان بودن سکمان بعبان رسید غلو کرده در آن مکان رفته بقتل
 آوردند مال هزار بار و پیه سکمان پامال و نصیب عربان گشت که مرقه الحال شدند و بسیار سکمان بر طوق شده
 با وطن خود رفتند آخر مهاراجه بهادر فیما بین عربان و سکمان قسیم های غلامان شدند و تصفیه کنایند
 چنانچه درینو لا قریب دو هزار سکمان ملازم سرکار همراهی جمعیت مهاراجه بهادر راجه چند و عمل جابجا
 در دیهات و تعلقات و طرق و شوارع متعین و مامور حفاظت اند و از بر آمدن سکمان عربان قریب
 شش هزار عرب و لایقی و مولد نوکر سرکار در جمعیت همراهی مهاراجه بهادر است الحال زور و شور
 عربان از قوم دیگر زیاده تر است اکثر معالما داد و شد و قرض و وام میکنند هر چند از سرکار و باب
 معاملات با اینها تقدیر بلین است برین هم کسانیکه نوکر سرکار اند مخفی معالما میکنند و دیگران علی العموم لکن درین
 بین قوم عساکره که جاری است ازان بسیار تیرند و از کار و چاوش نهایت لرزان و ترسان اند یعنی
 هرگاه کسی تصفیه جمعیت بکنند یا عدول حکم نماید و یا خلاف آئین معمول مسموم اینها بعمل آرد گرفتار عساکره میگردد
 عساکره عبارت از گنهای است پس بر تصفیه عساکره قرار داده اند که مال و صلاح و اسباب و غیره آن کس را
 فروخته مسری آورده قنوه پنجه تمامی عربان میخورند پس آن شخص در طرقته العین فقیر و محتاج میشود

و مراد از کار و چاوش نیست که هرگاه همه را کسی سپاهی را شرح ندید و یا نهایت این آنها فتنه یا تمنا یا بوقوع آید و بهر
 طرف و نشین چاوش یعنی نایب جمعی را باعث دیگر از میان بر فتنه کار در ار که خود بر آورده سر کار در
 در دست خویش گرفته و قبضه اش را بسوی صاحب مناقشه کرده میگورید توقیف توقیف یعنی حالا ترا
 توقف کردنی است پس مقدم و جمع را در غیر نیست که بدون اذن صاحب کار در خود بخود بر خیزد یا جایی دیگر
 روز بعد فمالتش و هرگاه او در کار خود کار نگذارد و در حضرت و بد آنوقت او بکار خود مشغول شود ازین
 بندوبست ظلم اینها سرگشته ظاهر نمیشود و معذرت اخوانی را خود تقبل می آرد در سر کانه بند بند بود ثبوت خون
 بلا تا امل خون را در صحرای برده بدخت بسند و دو صد بند و فوج بر سر او سر بر بند که میمیرد و اگر احیانا از تقدیر
 که نادر بوقوع است خونی زنده بماند یا فقط از جمع شود و میمیرد او را نهایت تعظیم در میان خویش آورده مختار
 می سازد که دیگر دعوی خون از سر او نیست بلکه در شان مقتول خود از وعده را میگذرد و در میگذرد طرفه اینکه
 بسیار مردم این دیار اکثر و بیانی و قصباتی سلاح بسته همراه اینها نوکر شده اند و مشهور بود گشته اند
 یعنی عرب زاده از زن این ولایت لکن بوقت جنگ همراه اینها پیش قدمی میکند که اینها خود قایل
 مطبوعی آنها هستند هرگز هرگز از پیش اینها نمی آریزند و نیز معمول این قوم است که اگر یک صد جوانان
 عرب بقیه خال و خطا چهره مانو کردید از پنجاه کس شبانه روز در نوکری حاضر خواهند بود و پنجاه کس
 جای دیگر نوکر شده بروقت داخل خانه گشته بمقابل چهره مابدا خطرسیده باز بجای خود خواهند بود اگر
 بهر تری همین جمع در جای دیگر نوکر باشند بروقت داخل بهر همراه میسند و الا نه و روز و پیر به باهوار
 میگیرند و بوقت داخل میسند بهر تری هر جمع را که باشند هر چند که در سفر روند بوقت ضرورت بلا از خود را
 میسند و مواجب اینها سراسری چهار ده رویه بقر است و جمعی از آن و چاوشان و متصدیان
 ماهوارهای بشقیر می یابند و در تنخواه اینها تعلقه با از سر کار هم داده اند مگر جائیکه و و از ده نفر متفرق
 کم و زیاده نزد امیران و جمعی از آن و غیره نوکر اند تنخواه خود بزور و شور ماه باها میگیرند اما اگر یک بار

مع
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب
 در این کتاب

مهلت دهند و هند بار دیگر مهلت دم زدند نمیدهند عادت متنته خوشی جاری ساختند
 در سینه کینه را و در صدر چاه و یک پیکر در راه و دقیق و شروع جشن شادی راجه نرند ربهاد و خلف
 راجه و هراج بهاد و سیره راجایان راجه راجه چند و عمل مهاراجه بهاد و شده تمامی مایان سرکار امیران و غیره
 بقدر مراتب از جواهر و جوهره مانند توره های طعام لذیذ است و یک خوانی تا یازده یا زده خوانی عالی العموم
 تا بجای اهل بازار از هر قوم بعضیا فتها و مردمان برادری از جواهر و جوهره مانند منیا فتها مسرور و متبج گشتند
 صدی از هیچ قوم باقی نمانده که اینیانت نرسیده باشد تکلف جلوس رونق افزای و حیانت حضور و رونق
 و محلات و مرث زاده ها و سواری نوشته و غیره پایانی نیست غیر از بیان اجمالی مفصل نمیتواند نگاشت که
 طول کلام است و در همین حال فیما بین روپله با و جوانان با تسلسل کاروان بر خرید و فروخت غله یعنی جوان روپله
 برای خریدن غله بروکان غله فروشان شروع شده بود و جوانان بار نیز به سر دوکان او آمده فیما بین سر دو
 گفتگوی سخت بوقوع آمد و هر دو زخمی شدند جوانان دیگر از طرفین رو بمقابل آوردند فیما بین اینها جنگ
 مسبب روداده علام حسین گندان جوانان بار مذکور قریب پنجاه جوانان که بقتل رسیدند زخمی شده
 بخانه خود آمده تمامی لپنه های سرکار را تحریص مقابل با روپله آمد و تمامی پلانتهای بار حاضرین قریب
 بست هزار جوان سر دو چانه بیزدن دروازه پل تا مستعد پوره و کاروان بمقابل آنها برآمدند و روپله با
 نیز قریب چهار هزار جوان محاذی اینها بالای کوه سارانی درگاه شاه شلی قریب سه و غیره بازوئی
 کاروان فرود آمده بجای خود قرار گرفتند هنگام خطیم برپا شده بود که خون هزاره آدم ریخته شود آخر الامر
 راجه چند و عمل مهاراجه بهاد و سرداران عمر بهار شل عب الله علیخان مدبر جنگ شیخ احمد علی خان عبادی
 بریر جنگ و غیره در میان روپله با و جوانان بار در آورده تعقیب طرفین کتاندند و در سینه کینه راجه
 و در صدر و چاه و در حوض فیما بین روپله با و جوانان برای دنگه قرض که از هر دو قوم جوانان برائے
 طلب قرض خودها دنگه بر سر حسین یا و جنگ محوم کرده در خانانش نشسته بودند گفتگوئی سخت

بمیان آمده دو چهار جوان طرفین گشته نشسته جا بجا در بلده در میان اینها و فقنای پای شمشیر بمیان آمده و
 بسیار جوان از دست رو همایا القتل رسیدند و نسا و عظیم پر پاش را نذاستند از آن عیب نذرانه مقبول
 بهما را به باور گذرانیده اختراع رو همایا که گنایند چنانچه تا حال رو همایا در باره حیدر آباد اندرون
 ششتری این در سیر و نجات نوز زمین را آن نوکران در بسیار روانه وطن خود را گردیدند و سینه بکنزار و
 دوصد و پنجاه و پنج سکه نذیب و هابیه در تمامی مملکت دکن از هندوستان وارد شده شیوع یافت
 و خلقای سید احمد که بانی بانی نذیب بود و با نیش سنگ گیسو نذیبیت سنگ جنگها کرده قبل رسید جا بجا
 متفرق شده نذیب و هابیه را رواج داده هزار با خلق الله را از نذیب ست و جماعت برگردانیدند
 و میر خود را نمودند چنانچه مولوی ولایت علی و مولوی سلیم در بلده حیدر آباد آمده نذیب مذکور را
 اشتها تمام داده هزار مردم را در نذیب خود را آورند و نذیب ایشان اینک سوای جناب اقدس
 آلی دیگر هیچ کس را نمیشناسند و میگویند که چنانچه آن که بودند در عهد خود با حسب الامر الهی تبلیغ رسالت نموده
 و گذشته دیگر از ایشان هیچ سرکاری نیست و نباید داشت که بیفایده است و قابل شفاعت
 رسول الله الکریم صلی الله علیه و آله و سلم بالکل نیستند و میگویند که انبیا و اولیا و غوث و اقطاب
 و علما و فضلاء و جنیبات و شیاطین و بهوت و پلید بود مردن همه یکسان اند از ایشان نفع و ضرر نیست
 و میگویند که نذر و نیاز بجز ذات پروردگار دیگری را لازم نیست و نباید کرد و وفات خود را بدعت میدانند
 و قابل ولایت هیچ اولیا نیستند و سخنان گوطلاف شرع شریف و امین مجتهدین صریحا میگویند و میرزا
 خود را تلقین میکنند که بر قول و عمل مجتهدین سنت و جماعت کوشش ندارند و در سوکت نذیب حق سزا
 و غیره نوشته اند طرفه ماجرا اینک مولوی ولایت علی چندی در بلده حیدر آباد بوده بسیار کسان را میر
 خود ساخته از بلوه علمای شهر فرار نمود و مولوی سلیم در جناب شد زاده مبارک را در له باور باراب
 شده انچنان داخل مزاج گشت که سوای او و میرزا او دیگری را باریابی مشکل نگرید و چنان